

## شور و اشتیاق برای برترین بودن خدا (بخش دوم)

### مروری بر پیغام «شور و اشتیاق برای برترین بودن خدا» (بخش اول)

#### خدا خدامحور است

دیروز که می‌کوشیدم تا کوه یخی را آتش زرم و شور و اشتیاقی را در همگان بیافرینم تا خدا را بالاتر از هر چیز دیگر قرار دهند و این موجب وجد و شادی امتها گردد، سعی من بر این بود تا این نکته را روشن سازم که هر کاری که خدا انجام می‌دهد برای جلال نام خودش انجام می‌دهد. خدا خدا را بزرگ می‌نماید. در کل جهان هستی، هیچ دلی به اندازه دل خود خدا برای خدا نمی‌تپد و شور و اشتیاق ندارد. این نکته اصلی بود و این گردهمایی، آن‌طور که من متوجه شدم، درباره شور و اشتیاق خدا برای خودش است. هر کاری که او انجام می‌دهد، از آفرینش تا پایان جهان، همه را با این دیدگاه به انجام می‌رساند که جلال نام خویش را نمایان سازد و آن را حفظ نماید.

#### خدامحور بودن خدا حاکی از بی‌محبتی نیست

دومین نکته پیغام دیروز این بود که خدامحور بودن خدا حاکی از بی‌محبتی نیست. دلیل اینکه خدا در برافراشتن خویش به این شکل بی‌محبتی نشان نمی‌دهد این است که شناخت خدا و غرق ستایش و پرستش او شدن همان چیزی است که روح و جان انسان را سیراب می‌سازد. «طریق حیات را به من خواهی آموخت. به حضور تو کمال خوشی است و به دست راست تو لذتها، تا ابدالابد» (مزمور ۱۱۶:۱۱). بنابراین، اگر خدا خودش را تا آن اندازه برمی‌افزاید که بتوانیم او را آن کسی که هست ببینیم و این دیدن جان ما را سیراب سازد، پس خدا تنها وجود در کل جهان هستی است که خودبرافرازی اش بالاترین فضیلت و اساس محبت می‌باشد.

ولی شما نباید در این مورد از خدا تقلید کنید. هر قدر خود را برای دیگران بیفزایید تا از معاشرت با شما لذت ببرند به ایشان محبت نمی‌کنید، بلکه بی‌محبتی نشان می‌دهید، زیرا مانع از آن می‌شوید که تمام توجهشان معطوف به تنها کسی باشد که می‌تواند جانشان را سیراب گرداند. پس ما نباید در خدا بودن خدا از او تقلید کنیم. فقط و فقط خدا یگانه وجود مطلق و منحصر به فرد در کل جهان هستی است که خودبرافرازی اش اساس و زیربنای محبت است. اگر او خدا است، باید به این صورت عمل کند.

ما می‌خواهیم محبت خدا مانند محبت انسانها باشد و دیگران را در مرکز قرار دهد. اما خدا نمی‌تواند این‌گونه عمل کند و باز هم خدا باشد. او در خودش بی‌نهایت ارزشمند است. غیر از خدا خدای دیگری وجود ندارد. بنابراین، به صراحت بگویم که خدا انتخاب دیگری ندارد جز اینکه پرشکوه و پر جلال و خودکفا و برای همه چیز بسنده و بی‌نیاز از شما باشد. این زیربنای فیض است. ولی، اگر شما بخواهید در مرکز فیض باشید، آن فیض دیگر فیض نیست. فیض خدامحور فیضی بر مبنای کتاب مقدس است.

شادی من در خدا این نیست که مرا مرکز جهان هستی سازد. شادی من این است که خدا تا ابد مرکز جهان هستی باشد و مرا به مشارکت با خویش فرا خواند تا در سراسر ابدیت او را ببینم، او را بشناسم، از او لذت ببرم، او را گنجینه خود دارم، و در او خشنود باشم. این پیغام دیروز بود.

#### پیامد خدامحور بودن خدا برای انسان

اکنون، به پیغام امروز می‌رسیم. اگر آنچه تا به حال بیان کرده‌ام درست و بر مبنای کتاب مقدس است، پس در زندگی‌تان پیامدی عالی و تأثیرگذار خواهد داشت و پیامدش این است: وقتی اینجا را ترک می‌کنید و به کلیسا یا دانشکده‌هایتان بازمی‌گردید، باید کاری انجام دهید و آن کار این است که تا جایی که می‌توانید شاد باشید. در واقع، در خدا شاد باشید و این شاد بودن را رسالت خود قرار دهید. پس آنچه به

نام خدای قادر مطلق از شما می‌خواهم این است که با تمام قوایی که خدای قادر مطلق به شما عطا می‌کند در پی خوشی خود بودن را رسالت ابدی‌تان قرار دهید.

مشکل من و شما در زندگی این نیست که آن هنگام که باید وظیفه‌تان را انجام دهید در پی خوشی خود هستید. ارزیابی من یا ارزیابی خدا یا ارزیابی کتاب مقدس از مشکل شما این نیست. سی. ایس. لوییس در موعظه‌اش به نام «وقار و سنگینی جلال» که موعظه‌ای است دگرگون‌کننده زندگی این را به درستی تشخیص داد وقتی که گفت: «مشکل ما این نیست که مشتاقانه در پی خوشی خود هستیم، بلکه مشکل اینجا است که ما خیلی راحت و آسان راضی و خشنود می‌شویم.» او می‌گوید ما مانند کودکانی هستیم که وقتمان را به خاک‌بازی در خاکروب‌ها و خرابه‌ها می‌گذرانیم، چرا که نمی‌توانیم تصور کنیم که تعطیلات را در کنار دریا سپری کردن به چه معنا است. مشکل ما این است که به بتهایی حلّی محکم می‌چسبیم، در حالی که واقعیت طلایی پیش‌رویمان قرار دارد. ما خیلی راحت و آسان راضی و خشنود می‌شویم. مشکل دنیا لذت‌جویی نیست، بلکه مشکل اینجا است که آن لذت‌جویی از اینکه در پی چیزی رود که به راستی مایه خشنودی است قاصر می‌ماند. نکته پیغام امروز این است.

و اگر درست و بجا است که در پی این خوشی باشید، پس می‌بایست صبح که از خواب برمی‌خیزید، مانند جورج مولر، پیش از آنکه کاری انجام دهید، بگویید: «دل من باید در خدا شاد باشد، در غیر این صورت، برای هیچ‌کس مفید نخواهم بود. من از اشخاص بهره‌خواهم برد و سعی می‌کنم عطش و تهی بودنم را به وسیله آنها سیراب سازم.» اگر می‌خواهید شخص بامحبتی باشید، اگر می‌خواهید آن آزادی را داشته باشید که زندگی‌تان را برای دیگران بنهید، باید در خدا شاد بودن را هدف خود قرار دهید. پیغام امروز این است: ما خیلی راحت و آسان راضی و خشنود می‌شویم.

ما آن قدر به لذتهای ناچیز، موقت، ناپسند، و نامراد اندیشیده‌ایم که گنجایشمان برای شاد بودن پژمرده گشته است و تا آنجا پژمرده گشته است که غمگین بودن را فضیلت به حساب می‌آوریم و به این شکل دل‌مردۀ خود را که نسبت به خدا بی‌حس و بی‌تفاوت است مخفی می‌داریم. آیا شاهد هستید که چنین اندیشه‌ای تا چه اندازه از حقیقت گریزان است؟ من امروز بر ضد فلسفه رواقیون و بر ضد عمانوییل کانت، فیلسوف عصر روشنگری، برخاسته‌ام که می‌گفت «در هر عمل اخلاقی که به‌جا می‌آوردید، اگر در پی نفع خود باشید، از فضیلت آن عمل می‌کاهید.» اما کتاب مقدس چنین باوری ندارد. چنین باوری پرستش، فضیلت، شهادت، و خدامحور بودن را در هر کجا نابود می‌کند. چنین باوری انسان را می‌افزاید، آن انسان وارسته‌ای را که صرفاً وظیفه‌اش را به‌جا می‌آورد بدون اینکه برای سیراب شدن جاننش به خدا بنگرد. شرم بر این باور باد! باشد که این باور برای همیشه از دل ما رخت بندد.

من بر ضد فضای حاکم بر مسیحیت امروزی برخاسته‌ام. من حدود بیست و پنج سال پیش به این مأموریت مشغول شدم و تاکنون به آن مشغولم و تلاشم این است که خانواده‌ام را در همین مسیر تربیت کنم، کلیسا را در همین مسیر بنا کنم، درباره آن کتاب بنویسم، و در همین مسیر زندگی کنم. حال آنکه، اعتراضات آهسته‌آهسته خود را بروز می‌دهند و به این شکل شما رشد می‌کنید. تعدادی از شما به من گفته‌اید که احساس می‌کنید این گردهمایی دنیایان را به هم ریخته است. آری، آن ساختارها و چارچوب فکری در هم می‌شکنند و انقلابهای کوپرنیکی به وقوع می‌پیوندند و این آغاز تغییر شما است. شاید پانزده سال طول بکشد و اعتراض در پی اعتراض بیاید. در سال ۱۹۶۸، به یاری دان فولر، سی. ایس. لوییس، جانانان ادواردز، کینگ دیوید، پولس رسول، و عیسی مسیح، برخی از این چیزها برایم در حال مکشوف شدن بودند و قالب ذهنی‌ام چنین شکل گرفته بود که اعتراض از پی اعتراض می‌آید، من عقب‌نشینی می‌کنم، سپس به کتاب مقدس مراجعه می‌کنم، آه و ناله سر می‌دهم، می‌گیرم، کلنچار می‌روم، سوال می‌کنم، دعا می‌کنم، صحبت می‌کنم و آن‌گاه اعتراضات آهسته‌آهسته آن رویا را صیقل می‌دهند.

## اعتراضات

۱. آیا کتاب مقدس واقعاً تعلیم می‌دهد که باید با تمامی دل و فکر و جان و قوت در پی شادی خود باشید؟ یا این فقط روش زیرکانهٔ جان پای پر است که می‌خواهد با این شیوه از موعظه نمودن توجه را به خود جلب کند؟

۲. پس خودانکاری چه می‌شود؟ مگر عیسی نگفت: «اگر کسی بخواهد مرا پیروی کند می‌باید نَفْس خود را انکار نماید»؟

۳. آیا این تعلیم بیش از اندازه بر احساسات تأکید نمی‌کند؟ مگر نه اینکه مسیحیت اساساً بر محور اراده می‌چرخد؟ اراده‌ای که به وسیلهٔ آن تعهد می‌دهیم و تصمیم می‌گیریم؟

۴. پس مقولهٔ والای خدمت به خدا در قالب یک وظیفه چطور؟ خدمتی که هرچند هم دشوار باشد و مایل به انجامش نباشیم آن را به‌جا می‌آوریم؟

۵. مگر نه اینکه این تعلیم مرا در مرکز قرار می‌دهد نه خدا را؟

## پاسخ به اعتراضات

۱. آیا کتاب مقدس واقعاً تعلیم می‌دهد که باید در پی شادی خود باشید؟

پاسخ من مثبت است. کتاب مقدس دست‌کم به چهار طریق چنین تعلیم می‌دهد:

الف) با حکم نمودن.

به مزمور ۴:۳۷ توجه نمایید: «در یهوه تمتح ببر.» این یک پیشنهاد نیست. این یک حکم است. اگر باور دارید که «زنا مکن» حکمی است که باید از آن اطاعت کنید، پس باید از این حکم که می‌فرماید: «در یهوه تمتح ببر» نیز اطاعت نمایید.

یا مزمور ۱۱:۳۲: «ای صالحان، در یهوه شادی و وجد کنید و ای همهٔ راست‌دلان ترتم نمایید.» یا مزمور ۱۰۰: «یهوه را با شادی عبادت نمایید.» این یک حکم است: «یهوه را با شادی عبادت نمایید!» به آن اندازه که نسبت به این بی‌تفاوت هستید که خداوند را با شادی عبادت و خدمت کنید، به همان اندازه نیز نسبت به خدا بی‌تفاوتید. او خود به شما فرموده که باید خداوند را با شادی خدمت کنید. یا رسالهٔ فیلیپیان ۴:۴: «در خداوند شاد باشید و باز می‌گوییم شاد باشید.»

در سراسر کتاب مقدس، با چنین آیاتی روبه‌رو هستیم. در اینجا، بحث حکم مطرح است. این نخستین طریقی است که کتاب مقدس دربارهٔ شاد بودن تعلیم می‌دهد.

ب) با تهدید.

جرمی تایلر می‌گفت: «خدا تهدید می‌کند که اگر شاد نباشیم چیزهای هولناکی در انتظارمان خواهد بود.» وقتی نخستین مرتبه این جمله را شنیدم، با خود فکر کردم که چقدر در این گفتار سلیقه به خرج رفته است، ولی چنین نبود. این گفتار نقل‌قولی از تثنیه ۴۷:۲۸ و حقیقتی است هولناک: «از این جهت که یهوه خدای خود را به شادمانی و خوشی دل برای فراوانی همه‌چیز عبادت ننمودی، پس دشمنان را که یهوه بر تو خواهد فرستاد خدمت خواهی نمود.» خدا تهدید می‌کند که اگر در او شاد نباشیم چیزهای هولناکی در انتظارمان خواهد بود. اگر این آیه تضمینی برای تفکر «لذت‌جویی» نیست، پس چیست؟ آیا تضمینی برای آن نیست که با تمام قوایتان شاد بودن در خدا و جویای آن بودن را رسالت زندگی‌تان قرار دهید؟

ج) با ابراز ایمان نجات‌بخش، ایمان نجات‌بخشی که اساس خشنودی از همه آن چیزی است که خدا در عیسی برای شما است.

برای نمونه، رسالهٔ عبرانیان ۶:۱۱ می‌فرماید: «بدون ایمان، تحصیل رضامندی او محال است. زیرا هر که تقرّب به خدا جوید لازم است که ایمان آورد بر اینکه او هست و جویندگان خود را جزا می‌دهد.» اگر می‌خواهید خدا را خشنود سازید، باید ایمان داشته باشید. ایمان چیست؟ ایمان یعنی به نزد «او که هست» بیایم و قاطعانه بر این باور باشیم که او برای آمدن به نزدش مرا پاداش خواهد داد. اگر این را باور نکنید یا اگر به هر دلیل دیگری نزد خدا روید، خدا را خشنود نمی‌سازید.

عیسی در انجیل یوحنا ۳۵:۶ می‌فرماید: «من نان حیات هستم. کسی که نزد من آید هرگز گرسنه نشود و هر که به من ایمان آرد هرگز تشنه نگردد.» توجه کنید: «هر که به من ایمان آرد هرگز تشنه نگردد.» در این آیه، ایمان به چه معنا است؟ ایمان چیست؟ در الهیات یوحنا، ایمان یعنی اینکه به سوی عیسی بیاییم تا جانهایمان سیراب گردد، به گونه‌ای که چیز دیگری نتواند جانمان را سیراب نماید. این یعنی ایمان. ایمان چیزی جز این نیست که اکنون درباره‌اش صحبت می‌کنم. من اینجا اصول اساسی مسیحیت را به زبانی بیان می‌کنم که کمتر با آن آشنا هستید.

د) گناه را همچون جنون دست کشیدن از اینکه خوشی خود را در خدا بجوید معنا می‌کند.

گناه جنون دست کشیدن از این مهم است که خوشی خود را در خدا بجوید. ارمیا ۱۲:۲-۱۳ می‌فرماید: «پس بپوه می‌گوید: ای آسمانها، از این متحیر باشید و به خود لرزیده، به شدت، مشوّش شوید! زیرا قوم من دو کار بد کرده‌اند. مرا که چشمهٔ آب حیاتم ترک نموده و برای خود حوضها کنده‌اند، یعنی حوضهای شکسته که آب را نگاه ندارد.» به من بگوئید شرارت چیست؟ تعریف شرارتی که جهان هستی را متحیر ساخته است، شرارتی که باعث می‌شود فرشتگان خدا ندا سر دهند که «نه، نمی‌تواند چنین باشد!» تعریف این شرارت چیست؟ شرارت این است که به خدا، این چشمهٔ سیراب‌کننده، این آب حیات، بنگرید و بگوئید: «نه ممنون» سپس به تلویزیون، رابطهٔ جنسی، مهمانی، مشروب، پول، آوازه و شهرت، خانه‌ای در حومهٔ شهر، تعطیلات، برنامهٔ تازهٔ رایانه‌ای روی آورید و به آنها پاسخ مثبت دهید. این دیوانگی است! و این دیوانگی بر طبق ارمیا ۱۲:۲ آسمان را به حیرت می‌آورد.

کتاب مقدس دست‌کم به این چهار طریق تصدیق می‌نماید که جان پای‌پر درست تعلیم می‌دهد که می‌گوید زندگی خود را وقف این نمایید که در پی خشنودی خود در خدا باشید. پس اعتراض شماره یک بی‌اساس است.

## ۲. پس خودانکاری چه می‌شود؟

مگر عیسی در انجیل مرقس ۳۴:۸ نفرمود: «هر که خواهد از عقب من آید خویشتن را انکار کند و صلیب خود را بردارد.» صلیب جایی است که بر روی آن جان می‌دهید. صلیب محل اعدام است. صلیب مادر شوهری تندخو یا هم‌اتاقی ناخوشایند یا یک بیماری آزارنده نیست. صلیب مرگ خود است. «پس آقای پای‌پر، این تعلیم شما اشتباه است که ما را فرا می‌خوانید تا در پی خشنودی جانمان باشیم و آن را رسالت زندگی‌مان قرار دهیم.» من هم چنین حسی داشتم، اما سپس بقیهٔ آیه را خواندم (خوب است که آیات را با توجه به محتوای کل متن بخوانیم): «زیرا هر که خواهد جان خود را نجات دهد آن را هلاک سازد و هر که جان خود را به جهت من بر باد دهد آن را برهاند.» منطق این آیات چیست؟ منطق عیسی در این آیات چیست؟

منطق این است:

— «ای شاگردانم، جان خود را هلاک نسازید، جان خود را هلاک نسازید! جان خود را نجات دهید! جان خود را نجات دهید!»

— «چگونه؟ چگونه عیسی؟»

— «آن را هلاک سازید.»

— «این را نمی فهمم . . . من این را نمی فهمم عیسی.»

— «شاگردانم، عزیزانم، منظور من این است که جان خود را به آن معنا هلاک سازید که همه چیز را از دست بدهید، اما مرا از دست ندهید. «اگر دانه گندم که بر زمین می افتد نمیرد، تنها ماند. لیکن، اگر بمیرد، ثمر بسیار آورد.» نسبت به دنیا بمیرید، نسبت به آوازه و شهرت بمیرید، نسبت به ثروت بمیرید، نسبت به رابطه جنسی گناه آلود بمیرید، نسبت به اینکه تقلب کنید تا خود پیش روید بمیرید، نسبت به این حس که بخواهید مردم تأییدتان کنند بمیرید. بمیرید و مرا داشته باشد.»

من به خودانکاری معتقدم. قوطی حلبی را از خود دریغ کنید تا طلا را به دست آورید. ایستادن بر ماسه را از خود دریغ کنید تا بر صخره بایستید. آب شور را از خود دریغ کنید تا شراب را به دست آورید. در نهایت، نمی توان همه چیز را از خود دریغ کرد. منظور عیسی هم هرگز این نبود. من به خودانکاری معتقدم. من کلام متی ۴۴:۱۳ را که به عیسی اشاره دارد و عیسی خود آن را نقل می کند باور دارم: «ملکوت آسمان گنجی را مانند مخفی شده در زمین، که شخصی آن را یافته پنهان نمود و از خوشی آن رفته، آنچه داشت فروخت و آن زمین را خرید.» آیا این را خودانکاری می نامید؟ آری! او هرچه داشت فروخت. او همه چیز را زباله و آشغال شمرد تا مسیح را به دست آورد.

پس، آری، این هم خودانکاری است و هم خودانکاری نیست. یک خودی وجود دارد که باید مصلوب شود، خودی که دنیا را دوست دارد. اما خودی وجود دارد که تازه است، خودی که مسیح را بیش از هر چیز دیگر دوست دارد و فقط در او خشنود است. این خود را نکشید. این خود خلقت تازه است. این خود را از خدا لبریز کنید.

آری، من به خودانکاری معتقدم. من به خودانکاری که آن حاکم جوان و ثروتمند نمی توانست درکش نماید معتقدم. عیسی نیز دقیقاً همان خودانکاری را تعلیم می داد:

«ای مرد جوان، برو و آنچه داری بفروش و بیا مرا پیروی کن و در آسمان گنجی خواهی یافت.» ولی او چنین کاری نمی کرد و عیسی به شاگردانش فرمود: «چه دشوار است که توانگران داخل ملکوت خدا شوند. سهل تر است که شتر به سوراخ سوزن درآید، از اینکه شخص دولت مند به ملکوت خدا داخل شود.» آن گاه، شاگردان بی نهایت متحیر گشته و گفتند: «پس که می تواند نجات یابد؟» و عیسی فرمود: «نزد انسان محال است. هیچ کس نمی تواند با توانایی خودش صاحب دلی شود که او را بدان فرا می خوانم. اما نزد خدا» عیسی می فرماید: «همه چیز ممکن است.» سپس پطرس بانگ برمی آورد که «ما همه چیز را ترک کرده، تو را پیروی کرده ایم. پس ما چطور؟ ما واقعاً از خودگذشتگی کرده ایم.» و عیسی پاسخ داده (ای کاش می دانستم آهنگ صدایش چگونه بوده است)، می فرماید: «پطرس! کسی نیست که خانه یا برادران یا خواهران یا پدر یا مادر یا زن یا فرزند یا املاک را به جهت من ترک کند، جز اینکه الحال در این زمان صد چندان یابد، از خانه ها و برادران و خواهران و مادران و فرزندان و املاک با زحمات و در عالم آینده حیات جاودانی را. اگر از چیزی می گذرید، هزار چندان به شما پس داده می شود. به حال خود دل نسوزانید اگر جان خود را به خاطر من از دست می دهید» (به مرقس ۱۷:۱۰-۳۱ مراجعه نمایید).

آری، من به خودانکاری معتقدم. من به هرچه سد راه من قرار گیرد و نگذارد کاملاً در خدا خشنود باشم خود را انکار می کنم و آن خودانکاری را باور دارم و به این درک رسیده ام که کتاب مقدس نیز خودانکاری را به این شکل معنا می کند. من باور دارم که دیوید لی وینگ استون و هادسن تایلر، این دو مبشر برجسته، کاملاً درست می گفتند. ایشان به پایان زندگی شان رسیده و همسرانشان و سلامتی شان و هر چیز دیگرشان را از دست داده بودند جز یک چیز. آنها خطاب به دانشجویان دانشگاه کمبریج و دیگران چنین گفتند: «من هرگز از خودگذشتگی نکردم.» درست است. من و شما منظور آنها را متوجه می شویم و من باور دارم که جیم الیوت، که در سن جوانی جانش را از دست داد،

کاملاً درست می‌گفت که: «این حماقت نیست که انسان چیزی را که نمی‌تواند آن را نگاه دارد از دست بدهد تا چیزی را به دست آورد که نمی‌تواند آن را از دست بدهد.» این چیزی است که من درباره خودانکاری باور دارم. پس اعتراض شماره دو نیز بی‌اساس است.

### ۳. آیا بیش از اندازه احساساتی عمل نمی‌کنید؟

مگر نه اینکه مسیحیت اساساً یک تصمیم است؟ مگر نه اینکه تعهد اراده است؟ مگر نه اینکه احساسات صرفاً در پی آن می‌آید و امری دلبخواهی و مزیتی افزون است؟ آقای پای‌پر، من تصور می‌کنم به این شکل که شما درباره مسیحیت صحبت می‌کنید احساسات را در مرتبه‌ای از اهمیت قرار می‌دهید که منطبق با کتاب مقدس نیست.

و من به کتاب مقدس مراجعه نمودم. در واقع، وقتی در حال بحث و گفتگو هستید، مطالعه کتاب مقدس به کمک شما می‌شتابد و من در کتاب مقدس با این آیات روبه‌رو شدم:

- به ما حکم شده که شاد باشیم: فیلیپیان ۴:۴: «در خداوند شاد باشید.»
- به ما حکم شده که امیدوار باشیم: مزمور ۵:۴۲: «بر خدا امید دار.»
- به ما حکم شده که بترسیم: لوقا ۵:۱۲: «از او بترسید که قدرت دارد هم روح هم جسم را به جهنم بیفکند.»
- به ما حکم شده که آرامش داشته باشیم: «آرامش مسیح در دل‌های شما مسلط باشد» (کولسیان ۳:۱۵).
- به ما حکم شده که غیرت داشته باشیم: رومیان ۱۱:۱۲: «در اجتهاد، کاهلی نورزید و در روح سرگرم شوید» (به معنای واقعی کلمه، یعنی «بجوشید»). این یک امر دلبخواهی نیست. این مزیتی افزون نیست. این یک حکم است! «در اجتهاد، کاهلی نورزید.»
- به ما حکم شده که محزون باشیم: رومیان ۱۵:۱۲: «ماتم نمایید با ماتمیان.» انتخاب دیگری ندارید. باید ماتم نمایید. باید با ماتمیان و غمداران ماتم نمایید.
- به ما حکم شده که مشتاق باشیم: اول پطرس ۲:۲: «مشتاق شیر روحانی و بی‌غش کلام باشید.» این یک امر دلبخواهی نیست. شما نمی‌توانید بگویید: «بسیار خوب، من نمی‌توانم آن قدر که باید مشتاق باشم، پس چگونه می‌توانم از این حکم اطاعت کنم؟ این واقعاً نمی‌تواند یک حکم باشد.» خیر، این صحیح نیست! بله، شما نمی‌توانید بنا به میل خود، هر زمان که خواستید، این احساس را داشته باشید. خیر، این یک اجبار است و مشکل ما همین است که این یک حکم است، ولی ما از به‌جای آوردنش عاجزیم، همان عجز و درماندگی که در پیغام شب گذشته در موردش شنیدیم.
- شما قادر نیستید حتی در همین لحظه هیچ‌یک از احکامی که اکنون بدانها اشاره کردم را با قدرت اراده یا تصمیم‌گیری یا متعهد شدن به‌جا آورید. فقط معجزه می‌تواند شما را قادر به این امر گرداند. آیا ناامید شدید؟ آیا این ناامیدکننده نیست که خدای قادر مطلق به شما بگوید باید کاری را انجام دهید که قادر به انجامش نیستید؟ اگر قلب درست‌کاری داشتید، این احکام را به‌جا می‌آوردید. حال آنکه، ما فاسد و منحرفیم و به ما حکم شده است تا دل‌رحم و مهربان باشیم: «با یکدیگر مهربان و دل‌رحم باشید.» شما نمی‌توانید بگویید که بخشیدن صرفاً به معنای ابراز تأسّف است. شما باید در دلتان متأسّف باشید و آن تأسّف را احساس کنید.
- به ما حکم شده که سپاسگزار و قدردان باشیم. کودکی را فرض کنید که صبح روز کریسمس از مادر بزرگش هدیه می‌گیرد و آن هدیه چیزی نیست جز جورابی سیاه‌رنگ! آه، کدام بچه‌ای می‌خواهد در کریسمس یک جفت جوراب هدیه بگیرد، آن هم جورابی سیاه‌رنگ! و بعد به او می‌گویید: «از مادر بزرگت تشکر کن!» و سپس کودک می‌گوید: «برای جوراب ممنونم.» اما کتاب مقدس

چنین تعلیمی نمی‌دهد. آن کودک می‌تواند با قدرت اراده‌اش تشکر کند، اما با قدرت اراده‌اش نمی‌تواند به خاطر آن جورابها حس تشکر و قدردانی داشته باشد. به همین ترتیب، شما نیز قادر نیستید بر طبق حکم افسسیان ۲۰:۵ که می‌فرماید: «به جهت هر چیز شکر کنید» با قدرت اراده‌تان قدردان خدا باشید. ما قادر نیستیم، مگر اینکه خدای قادر مطلق در ما کار کند.

پس من اعتراض شماره سه را خریدار نیستم. من باور ندارم که در مورد تمرکز بر احساسات و عواطف و شور و هیجان از کتاب مقدس سبقت گرفته باشم. در اصل، گمان می‌کنم که آنها را به جایگاه اولیه‌شان بازمی‌گردانم، زیرا مذهب تصمیم‌گرا، مذهب متکی به قدرت اراده، مذهب خواستار تعهد، و مذهب باورمند به این تفکر آمریکایی که «ما می‌توانیم انجامش دهیم» آن احساسات و عواطف را به زیر انداخته بود، چرا که چنین احساساتی را از خود بی‌خود شدن می‌پنداشت.

#### ۴. رویای والای خدمت به خدا چگونه؟

مگر خدمت به خدا، یک وظیفه نیست؟ به این شکلی که شما آقای پای‌پر درباره مسیحیت صحبت می‌کنید به نظر نمی‌آید این خدمت به خدا باشد. به نظر نمی‌رسد صحبت شما و خدمت به خدا یک چیز باشند، خدمتی که وظیفه‌شناس است و انجام اراده خدا را با وجود همه سختیها به جان می‌خرد.

اکنون، یاد گرفته‌ام این اعتراض را چنین پاسخ دهم: «بیباید به آیاتی نگاه کنیم که تشبیه خادم بودن را روشن می‌سازند.» در تمام این تشبیه‌ها که به رابطه شما با خدا اشاره دارند، چه تشبیه شدن به خادم، چه تشبیه شدن به دوست، چه تشبیه شدن به پسران و دختران، عواملی وجود دارند که اگر بر آنها تأکید نمایم مفهوم اشتباهی را برداشت می‌کنید و البته عواملی هم در آنها وجود دارند که وقتی بر آنها تأکید شود معنایشان صحیح خواهد بود. حال، ببینیم در تشبیه «خدمت نمودن» چه مواردی اشتباه و چه مواردی صحیح می‌باشند؟

یکی از آیاتی که به شما یاری می‌رساند که این تفکیک را انجام دهید تا خدمتتان شما را به کفرگویی نکشاند اعمال رسولان ۲۵:۱۷ است: خدا «از دست مردم خدمت کرده نمی‌شود که گویا محتاج چیزی باشد، بلکه خود به همگان حیات و نفس و جمیع چیزها می‌بخشد.» ای جماعت، حواستان باشد! خدا خدمت کرده نمی‌شود. خدا خدمت کرده نمی‌شود، گویی که به شما یا خدمت شما محتاج باشد. او محتاج نیست. حال، مرقس ۴۵:۱۰ را مشاهده کنیم: «پسر انسان نیز نیامده تا مخدوم شود، بلکه تا جان خود را فدای بسیاری کند.» او نیامد تا خدمتش کنند. مواظب باشید! مواظب باشید! مبادا به خدمت او مشغول شوید، اما هدف و مقصودش را نادیده بگیرید! کمی گیج‌کننده است، این‌طور نیست؟ پولس تقریباً در همه رساله‌هایش خود را خادم خداوند می‌نامید. اما اعمال رسولان ۲۵:۱۷ و مرقس ۴۵:۱۰ می‌فرمایند که خدا خدمت کرده نمی‌شود و پسر انسان نیامد تا خدمتش کنند. از قرار معلوم، خدمتی وجود دارد که نیکو است و خدمتی وجود دارد که ضد نیکویی است. اما خدمت نیکو چیست؟

رساله اول پطرس ۱۱:۴ خدمت نیکو را توصیف می‌کند: «اگر کسی خدمت کند، بر حسب توانایی که خدا بدو داده باشد بکند تا در همه چیز خدا جلال یابد.» خدا از دست انسان خدمت نمی‌شود، گویی که به چیزی محتاج باشد. شما باید هر کاری را با این دیدگاه انجام دهید که همواره گیرنده هستید. اگر پرستش می‌کنید، نوشته‌ای را تایپ می‌کنید، به سخنرانی گوش می‌دهید، رانندگی می‌کنید، پوشک بچه را عوض می‌کنید، یا پیغامی را موعظه می‌کنید، همه اینها را با این دیدگاه انجام دهید که گیرنده هستید، چرا که جلال از آن عطاکننده است و شادی از آن گیرنده. اگر خدا را گیرنده به حساب آوریم، هر مرتبه که با اعمال رسولان ۲۵:۱۷ و این حقیقت روبه‌رو می‌شویم که می‌فرماید خدا «از دست مردم خدمت کرده نمی‌شود که گویا محتاج چیزی باشد» به او کفر گفته‌ایم.

من دیروز راجع به خدمت کردن تصویری را از انجیل متی ۲۴:۶ به جمع رهبران فعال در این گردهمایی ارائه دادم: «شما دو آقا را خدمت نمی‌توانید کرد. زیرا یا از یکی نفرت دارید و با دیگری محبت و یا به یکی می‌چسبید و دیگر را حقیر می‌شمارید. محال است که خدا و پول

را خدمت کنید.» اینجا، صحبت از خدمت در میان است. چگونه پول را خدمت می‌کنید؟ خدمت کردن به پول این نیست که به نیازهای پول رسیدگی کنید. خدمت کردن به پول این است که تمام قوت و وقت و تلاش و تکاپویتان را به کار گیرید و زندگی‌تان را بی‌وقفه صرف این کنید که از پول بهره‌برید و همه فکرتان این باشد که چگونه با زرنگی سرمایه‌گذاری کنید، چگونه بهترین معامله از آن شما شود، و چگونه با قیمتی اندک در مکانی سرمایه‌گذاری کنید که قیمتش رو به افزایش است. این اندیشه که چگونه از پول منفعت ببرید شما را در خود می‌بلعد، چرا که منبع شما در پول خلاصه می‌شود.

اگر همه اینها در مورد خدمت کردن به پول صادق است، پس چگونه خدا را خدمت می‌کنید؟ خدمت به خدا نیز دقیقاً به همین صورت است: شما خود و زندگی‌تان و انرژی و تلاش و تکاپو و خلاقیت خود را وقف می‌نمایید و همه را زیر آبخار برکت بی‌وقفه خدا قرار می‌دهید تا خدا منبع و شما گیرنده‌ای خالی باشید. شما بهره‌گیرنده و خدا بهره‌دهنده باشد. شما گرسنه و او نان باشد. شما تشنه و او آب باشد. هرگز جایتان را با خدا عوض نکنید که کاری کفرآمیز است. ما باید در قدرتی که خدا مهیا می‌سازد خدمت کنیم. وقتی در حال خدمت هستیم، هدفم‌گیرنده بودن است، که اگر جز این باشد خدا را در موقعیتی قرار می‌دهم که او بهره‌گیرنده و من بهره‌دهنده باشم و به این شکل خود را در مقام خدا قرار می‌دهم و چه بسیارند مذاهب دنیا که چنین می‌کنند. پس اعتراض شماره چهار نیز بی‌اساس است.

## ۵. آیا خودت را در مرکز قرار نمی‌دهی؟

«شما می‌گویید که در پی خوشی و شادی خود باشیم. شما درباره وظیفه به گونه‌ای صحبت می‌کنید که چندان برایمان آشنا نیست. شما می‌گویید در مورد خدمت نمودن باید حواسمان جمع باشد. به نظرم شما با دستکاری و بازی با واژگان کتاب مقدس قصد دارید خودتان را در مرکز قرار دهید.» این می‌تواند بدترین انتقاد باشد. این‌طور نیست؟

و پاسخ من این است: بیست و یکم دسامبر بیست و هشتمین سالگرد ازدواجم است. من نوئل را خیلی دوست دارم. ما زمانهای بسیار دشوار و زمانهای بسیار خوبی را در کنار هم سپری کرده‌ایم. ما شاهد بوده‌ایم که فرزندانمان چگونه سختیهای باورنکردنی دوران نوجوانی را پشت سر گذاشته‌اند. وقتی به پسران و دختر کوچکم می‌اندیشم، به آسانی گریه‌ام می‌گیرد. حال، فرض کنید که در بیست و یکم دسامبر با بیست و هشت رز قرمز و شاخه‌بلند که در پشت خود پنهان کرده‌ام به خانه آمده و پشت در ایستاده‌ام و زنگ در را به صدا درمی‌آورم. نوئل در را باز می‌کند و برایش معما شده که چرا در خانه خودم زنگ در را به صدا درآورده‌ام. من رزها را جلو می‌آورم و می‌گویم: «سالگرد ازدواجمان مبارک نوئل!» و او می‌گوید: «جانی، این گلها خیلی زیبایی‌اند! چرا چنین کاری کردی؟» و من می‌گویم: «وظیفه‌ام است.»

پاسخی اشتباه! حال، بگذارید به ابتدای داستان بازگردم.

[زنگ به صدا درمی‌آید]

— «سالگرد ازدواجمان مبارک نوئل!»

— «جانی، این گلها خیلی زیبایی‌اند! چرا چنین کاری کردی؟»

— «هیچ چیز به اندازه خرید این رزها برای تو مرا خوشحال نمی‌کرد. راستی، چرا نمی‌روی لباسهایت را عوض کنی؟ من ترتیب مراقبت از بچه‌ها را داده‌ام تا من و تو یک شب خاص داشته باشیم. من وقت گذاشتن با تو را امشب به هر کار دیگری ترجیح می‌دهم.»

این پاسخی صحیح است.

چرا؟ چرا نوتل نمی‌گوید که «تو خودخواه‌ترین مسیحی لذت‌جویی هستی که تا به حال دیده‌ام! به تنها چیزی که فکر کردی این بوده که چه چیزی خوشحالت می‌کند!» جریان از چه قرار است؟ چرا اینکه بگوییم وظیفه‌مان است پاسخی اشتباه است، ولی اینکه بگوییم از کاری که انجام داده‌ایم خوشحال هستیم پاسخی صحیح می‌باشد؟ آیا متوجه می‌شوید؟

اگر این را درک کردید، پس مطلب را متوجه شده‌اید و من می‌توانم به مینی‌اپولیس بازگردم و خدا را حمد و سپاس گویم. هرچه بیشتر در همسرم خشنود باشم، او بیشتر در من جلال می‌یابد. اگر سعی کنم رابطه‌مان را به رابطه‌ای تبدیل کنم که بر خدمت کردن یا بر انجام وظیفه استوار باشد و باعث نشود من در او جویای خشنودی خود باشم، او تحقیر می‌شود. همین امر در مورد خدا صادق خواهد بود. وقتی به آسمان برویم و پدر به شما بنگرد و بگوید: «چرا اینجا هستی؟ چرا زندگی‌ات را برای من نهادی؟» بهتر است پاسخ شما این نباشد که «وظیفه‌ام بود که بیایم، چون من مسیحی‌ام.» بهتر است بگویید: «کجا می‌خواستم بروم؟ نزد چه شخص دیگری می‌توانستم رو گرداندم؟ تو اشتیاق جان من هستی!» این گردهمایی به همین موضوع می‌پردازد. این گردهمایی درباره‌ی دو موضوع مهمی است که در بیانیه‌ی معروف به «۲۶۸» که از اشعیا ۸:۲۶ گرفته شده است در کنار هم قرار می‌گیرند. یکی، شور و اشتیاق خدا برای نامش و آوازه‌اش و دیگری شور و اشتیاق دل من که در خواسته‌هایم خشنود باشد. این دو مهم دو حقیقت محکم و استوار در کل جهان هستی است و امیدوارم به این مشاهده رسیده باشید که این دو یکی هستند، چرا که هرچه بیشتر در خدا خشنود باشم، خدا و نامش و آوازه‌اش بیشتر در من جلال می‌یابند.

جان پای‌پر

[www.MahfeleEnjil.com](http://www.MahfeleEnjil.com)